

واکاوی روش‌های اصلاحی شیخ احمد سرهندی در مواجهه با حکومت‌های گورکانی

مجید فاطمی‌نژاد^۱

چکیده

شیخ احمد سرهندی، یکی از مشایخ و بزرگان تأثیرگذار بر جریان‌های کشورهای شرق ایران، به‌خصوص جریان دیوبندیه است که به او عنوان «مجدد الف ثانی» داده‌اند. وی در زمان دو پادشاه بزرگ گورکانی، یعنی اکبرشاه و پسرش جهانگیرشاه می‌زیسته، که در اوج اقتدار خود بوده‌اند. سرهندی برای مقابله با آن‌ها روش‌های اصلاحی خاصی را به کار گرفت، تا بتواند از اسلام و شریعت دفاع کند. ازاین‌رو، سؤال اصلی این است که روش‌های اصلاحی سرهندی برای مقابله با سیاست‌ها و عملکرد آن‌ها چه بوده است؟ این نوشتار با بررسی اجمالی شخصیت سرهندی و شرایط اجتماعی و سیاسی آن دوران و با اشاره به برخی اندیشه‌های سیاسی او، به راهبردها و روش‌های اصلاحی سرهندی در قبال سیاست‌های حاکم و انحرافی پرداخته است. همچنین به این نتیجه رسیده است که چون حاکم و حاکمیت، نقش محوری در اندیشه‌های سیاسی سرهندی داشته، وی تلاش می‌کرد با رویکرد مسالمت‌آمیز و با اندرز و نصیحت، در قالب مکتوباتی به دولتمردان، مخالفت‌های خود را با سیاست‌های حاکمان دورانش بیان کند، و با تبلیغ و گسیل شاگردانش به دیگر مناطق، با بدعت‌ها و انحرافات روزگار خویش نیز مبارزه کند.

کلیدواژگان: سرهندی، حاکمان گورکانی، شریعت اسلامی، روش‌های اصلاحی، اکبرشاه.

۱. استادیار گروه جریان‌شناسی و فرهنگ جهان پژوهشکده بین‌المللی امام رضا (ع)، جامعه المصطفی مشهد.

مقدمه

شیخ احمد سرهندی یکی از مشایخ و بزرگان دیوبندیه است، که قاری محمد طیب نوه ملا محمد قاسم نانوتوی مؤسس مدرسه دارالعلوم دیوبندیه و کسی که حدود ۶۰ سال مدیریت آن مدرسه را بر عهده داشته، در معرفتی دیوبندیه می‌گوید: دیوبندیه یعنی کسی که افکار و منهجش را از پنج مشیخه دیوبندیه که اولین آن‌ها شیخ احمد سرهندی است، بگیرد (طیب، ۲۰۰۹: ص ۶۹). وی که ملقب به مجدد الف ثانی و یا امام ربانی است، از همان اوان جوانی، با فضای دینی و سیاسی هند آشنا شد. گفته شده است که به‌خاطر شرایط متفاوت حاکم و ادیان مختلف در هند، وی شریعت اسلام و مسلمانان را در معرض خطر یافت و این موجب شد برای مقابله با هریک، راهبرد و سیاستی را اتخاذ کند که می‌توانست در تشکیل و راهبرد آینده جریان دیوبندیه تأثیرگذار باشد. از این‌رو، سؤال اصلی این نوشتار، بررسی مهم‌ترین روش‌های اصلاحی سرهندی در برابر حکومت‌های گورکانی، یعنی اکبرشاه و جهانگیرشاه چیست؟ بجاست که برای رسیدن به پاسخی دقیق و کامل، در ابتدا کنش‌ها و زمینه‌های اجتماعی و سیاسی آن دوران که برخاسته از اندیشه‌ها و رفتارهای اکبرشاه و گسترش بدعت‌های آن دوران است، مورد بررسی قرار گیرد و در ادامه، واکنش‌ها و اندیشه‌های سیاسی سرهندی واکاوی شود، تا به فلسفه واکنش‌های او پی ببریم.

این نوشتار با رویکردی پژوهشی و به شیوه تحلیلی - توصیفی، در پی بررسی شناخت اندیشه‌های اصلاحی و منهج و راهبرد سیاسی سرهندی در قبال موارد ذکر شده است. از مهم‌ترین تحقیقات قابل توجه در این زمینه، می‌توان به کتاب جنبش‌های انقلابی صوفیان هند و امام ربانی نوشته ابراهیم ادهم بیلگن که با رویکردی جانب‌دارانه نگاشته شده، اشاره کرد. همچنین می‌توان به رساله بررسی تحلیلی احوال، آثار و عقاید شیخ احمد سرهندی و تأثیر آن بر فضای دینی - عرفانی هند، نوشته خانم فاطمه عزتی اشاره کرد که به برخی از عقاید کلی سرهندی اشاره دارد و از بررسی تخصصی اندیشه‌ها و یا منهج سیاسی وی بازمانده است. نوشته عزیز

احمد با عنوان اندیشه‌های سیاسی و دینی شیخ احمد سرهندی نیز قابل توجه است که در آن، از بررسی کنش‌ها و راهبردها و روش‌های شیخ احمد سرهندی جا مانده؛ از این‌رو نتوانسته به نتیجه مطلوب دست یابد. اما این نوشتار، با بررسی کنش‌های فضای اجتماعی و سیاسی زمانه سرهندی، تلاش دارد به روش‌ها و راهبردهای اندیشه‌های اصلاحی-سیاسی شیخ احمد سرهندی برسد.

براساس مطالعات انجام‌شده، فرضیه مطلوب برای رسیدن به اندیشه‌های اصلاحی - سیاسی سرهندی، بستگی به بررسی جایگاه حاکم و دولت نزد سرهندی و سیاست‌های اتخاذشده پادشاه زمانه اوست، که براساس جایگاه مهم حاکم نزد او، سزااست که راهبردها و روش‌های اصلاحی او در قبال اندیشه‌های سیاسی پادشاهان گورکانی، به‌خصوص اکبرشاه تفسیر شود.

سرهندی و بررسی شرایط اجتماعی و سیاسی زمان او

شیخ بدرالدین احمد فاروقی سرهندی (۹۷۱-۱۰۳۴ق/ ۱۵۶۴-۱۶۲۵م)، فرزند شیخ عبدالاحد، معروف به «مجدّد الف ثانی»، عارف و متکلم مشهور هند در سده ۱۱ق و مؤسس طریقه «مجددیه» یا «احمدیه» در سلسله نقشبندی است (مجتبائی، ۱۳۷۷: ج ۷، ص ۴۸). سلسله نسب شیخ احمد با بیست و چند واسطه به خلیفه دوم می‌رسد و از این‌روی، به فاروقی نیز شهرت داشت. وی اولین مشیخه از مشایخ دیوبند است؛ به‌طوری‌که دیوبندیه خود را در طریقت نقشبندی وام‌دار او می‌دانند (همان).

سرهندی در کودکی به حفظ قرآن پرداخت و مقدمات تحصیلی خود را نزد پدر فراگرفت و در ادامه از اساتیدی همچون عبدالحکیم سیالکوتی و شیخ یعقوب صرفی کشمیری که شاگرد ابن حجر هیتمی است، بهره برد. وی پس از فراگرفتن علوم معقول و منقول و فروع و اصول، در سن هفده سالگی در شهر آبائی خود که سرهند بود، بر مسند تدریس نشست و در سن بیست و یک سالگی، تحت تربیت عرفانی پدرش قرار گرفت و مقام خلافت او را در فرقه چشتیه و سهروردیه دریافت کرد (کشمی، ۱۴۳۲ق: ۱۳۴). در سال

۱۰۰۷ق، خواجه محمد باقی بالله که یکی از عرفای نقشبندیه بود، اجازه‌ای کامل در طریقه نقشبندیه به او عطا کرد (سلیم اختر، ۱۳۵۳: ج ۲، ص ۱۸۷-۱۸۸).

سرهندی پس از پیوستن به فرقه نقشبندیه و اجازه ارشاد یافتن از شیخ باقی بالله، به سرهند بازگشت و در آنجا به ترویج طریقه نقشبندیه و تألیف و تصنیف مشغول شد و موجب شد فرقه نقشبندیه در اواخر حکومت اکبرشاه، به سرعت در هند رشد کند (کشمی، ۱۴۳۲: ص ۱۳۹-۱۵۷).

سرهندی توانست در سال ۱۰۲۸ق/۱۶۱۹م جهانگیرشاه مغول را مجذوب خود کند؛ به طوری که او را در سفرها همراه خود می برد و در مجالس و اوقات فراغت، با او به گفت‌وگو می نشست (سرهندی، ۱۳۹۷: د ۴۳م). او در سال‌های آخر عمر در سرهند به ارشاد مریدان و پاسخ به نامه‌هایی که از اطراف در مسائل دینی و عرفانی به او می رسید، مشغول بود و سرانجام در همان جا درگذشت (کشمی، ۱۴۳۲: ص ۱۵۹) و پسر سوم خود محمد معصوم (د ۱۰۷۹ق) را به عنوان جانشینی برگزید (همان، ص ۳۱۷).

سرهندی در فقه براساس مذهب حنفی عمل می کرد و در آن به درجه اجتهاد و استنباط رسید. مبانی و مسائل اعتقادی وی برگرفته از عقاید ماتریدیه و یا اشاعره است که آثار و نشانه‌های آن را می توان در مکتوبات و یا دیگر تالیفات او دید.^۱ سرهندی کتاب‌ها و آثاری نیز براساس شرایط زمان خود تألیف کرده بود، که اولین اثر وی با هدف پرده برداری از شخصیت پیامبر اسلام الله علیه و نبوت ایشان برای مقابله با حرکت مسیحی الفی^۲ و رهبری آن مهدی جانپوری و اکبرشاه بود که برای خود مقامی چون پیامبر اسلام قائل بود. سرهندی در مباحثاتی که با اطرافیان اکبرشاه داشت، به این نکته تأکید می کرد که برای برخورداری از ایمان واقعی به خدا، داشتن ایمان به

۱. مثلاً می توان به مکتوب دوم از دفتر دوم مبحث صفات حقیقی رجوع کرد که وی آن را هفت و یا هشت تا می داند؛ به خاطر اینکه ماتریدیه هفت و اشاعره هشت تا پنداشته اند. و یا در مکتوب سوم همان دفتر، وقتی به صفت تکوین می رسد، طبق عقیده ماتریدی آن را حقیقی و تأیید می کند.

۲ جریان‌های مسیحی ای که باور داشتند با رسیدن سال ۱۰۰۰ میلادی یا آغاز هزاره جدید، مسیح دوباره ظهور می کند و نظم جهان دگرگون می شود.

پیامبر سلام الله علیه از ضروریات است. به همین دلیل، سرهندی اولین اثر خود را تحت عنوان «اثبات النبوه» تألیف کرد (ادهم بیلگن، ۱۳۸۹: ص ۷۰) و همچنین از روش تبلیغی مؤثری که شیخ یحیی مانری داشت، بهره برد و شروع به نامه‌نگاری‌های متعددی نمود (عزیز احمد، ۱۳۸۹: ص ۶۳). او همچنین رساله رد فی الروافض را برای پاسخ به عالم شیعه محمد بن فخرالدین رستم‌داری نگاشت و رساله تهلیلیه و کتاب معارف لدنیه او در شرح و بیان نکات اعتقادی و عرفانی است. رساله کوچکی هم در شرح رباعیات خواجه باقی بالله دارد و کتابی نیز به نام مبدأ و معاد به وی منتسب است که توسط یکی از خلفای او یعنی محمد صدیق بدخشی گردآوری شده است. این کتاب، حاوی برخی از نکات و اسرار عرفانی نقشبندیه به زبان فارسی است که در زمان جهانگیر نوشته شده است (ادهم بیلگن، ۱۳۸۹: ص ۷۸).

همچنین با تحقیق در سیره و زندگی‌نامه و کتاب‌های سرهندی می‌توان غزالی را به‌عنوان یکی از تأثیرگذارترین افراد بر شخصیت علمی و عملی سرهندی شناخت. گفته شده است کتاب اثبات النبوة سرهندی که به زبان عربی است، بسیار متأثر از کتاب المنقذ من الضلال غزالی است که در آن سرهندی به‌تلویح و تصریح، عقاید و اعمال اکبرشاه و ابوالفضل را مورد انتقاد قرار داده و به اثبات معنی بعثت و نبوت و خاتمیت و بیان حقیقت معجزات انبیا و مذمت آرای فلاسفه پرداخت (مجتبائی، ۱۳۷۷: ج ۳، ص ۲۶۸).

حتی رساله رد روافض سرهندی اگرچه به‌لحاظ قدرت احتجاج، رساله‌ای قوی نیست و نمی‌توان آن را با آثار غزالی هم‌پایه شمرد، اما گفته شده که یادآور برخی از ردیه‌های غزالی به‌خصوص رساله فضائح الباطنیه (معروف به مستظهري که غزالی آن را در رد اسماعیلیه نگاشت) دانست. در مکتوبات نیز، چه زمانی که با فلاسفه درگیر است و در نقد آن‌ها تلاش می‌کند (سرهندی، ۱۳۹۷: د ۲۴۵) و چه زمانی که به بیان فضایل خلفای راشدین می‌پردازد (همان: د ۲۵۱) همه‌اش برگرفته از سخنان غزالی است. حتی منهج و روش مخالفتش با حاکمان گورکانی متأثر از غزالی به‌واسطه سید

علی همدانی بود که در اواخر قرن هشتم هجری، شعبه‌ای از سلسله کبرویه در کشمیر را تأسیس کرد. ذخیره الملوک یکی از مهم‌ترین رساله‌های همدانی است که آن را برای نصیحت کردن امرا و پادشاهان تألیف کرده است. این کتاب در شبه قاره، مخصوصاً در ناحیه کشمیر جزو کتب درسی بوده که از دوره سلاطین تیموری تا عهد اورنگ‌زیب مورد استفاده علما و طلاب قرار می‌گرفته است. تأثیر عمیق احیاء علوم الدین و کیمیای سعادت در این کتاب به‌روشنی مشهود است (ریاض، ۱۳۷۰: ص ۲۰۱).

زمانه سرهندی در زمان دو امپراتوری بزرگ گورکانیان یعنی اکبرشاه و پسرش جهانگیرشاه سپری شد؛ به‌طوری‌که حدود ۴۳ سال از عمر خود را در زمان اکبرشاه و حدود بیست سال را در زمان جهانگیرشاه گذراند. اکبرشاه سومین و بزرگ‌ترین فرمانروای تیموری هند (۱۵۵۶-۱۶۰۵م) و بزرگ‌ترین امپراتور مسلمان هند بود. پدرش همایون شاه و مادرش حمیده بانو بیگم، زنی ایرانی بود که نسبش به شیخ احمد جام می‌رسید (خافی خان، ۱۸۷۴م: ص ۱۲۷).

مهم‌ترین کنش و اتفاقی که در زمان اکبرشاه رخ داد و واکنش سرهندی را در پی داشت، ایجاد دین الهی توسط اکبرشاه بود، که در سال ۱۵۸۱ دینی التقاطی را که آمیزه‌ای از اندرزهای مسیحی و قوانین هندو و افکار منحرف خود و دیگران بود تأسیس کرد (همان). آقای بیلگن به نقل از پروفیسور نصر می‌گوید: دارا شکوه از طریقت قادریه بود. او با ترجمه کتاب‌های هندو و با ترجمه کتاب مجمع البحرین نشان داد که می‌توان دینی ترکیبی از اسلام و هندوئیسم ارائه داد (ادهم بیلگن، ۱۳۸۹: ص ۵۶).

اکبرشاه علاوه بر التقاط اندیشه‌ها سعی کرد، در مناصب و ارکان دینی و یا دولتی نیز این سیاست اعمال شود؛ به‌طوری‌که از ۱۹ عضو این دین، یک نفر هندومذهب بود و عبادت آن‌ها ترکیبی از نماز مسلمان‌ها و عبادت زرتشتیان بود. اگر ارتش در زمان اکبرشاه دارای ۱۲ هنگ بود که فرمانده یکی از این هنگ‌ها هندو بود، از ۲۵۲ افسری که در گردان‌های ارتش خدمت می‌کردند، ۳۱ نفر هندو بودند و از ۱۶۳ فرمانده عالی‌رتبه، ۲۶ نفر آن‌ها هندو بودند (همان: ص ۵۴).

نقل است که هدفشان از این کار، نزدیک‌تر کردن دل‌های مردم سرزمین هند به یکدیگر و ریشه‌کن کردن دشمنی‌ها و اختلاف‌فرق و مذاهب با استفاده از مسائل مشترک و مورد قبول همه ادیان و مذاهب بود (علامی، ۱۸۸۶: ج ۱، ص ۵۹)؛ هرچند نظرات مختلف دیگری برای انگیزه و هدف اکبرشاه مطرح شده است؛ مانند اینکه می‌خواسته برای خود مقامی همانند مقام پاپ درست کند؛ از این‌رو از هیئت مبلغان مسیحی استقبال گرمی کرد. برخی نیز این کارهای اکبر را حرکتی نمایشی برای شکستن قدرت عالمان دینی و سنت‌گرایان مسلمان می‌دانند. همچنین برخی انگیزه نهایی او را دستیابی به قدرت مطلق دانسته‌اند (لعل نهرو، ۱۳۸۶: ج ۱، ص ۶۰۹).

در هر صورت، در برابر دین الهی اکبرشاه، واکنش‌های مختلفی از موافقان و مخالفان به وجود آمد که همگی در حقیقت به دو سرچشمه اصلی بازمی‌گردد؛ دیدگاه موافق ابالفصل علامی که در دو کتاب آئین اکبری و اکبرنامه، به مثابه تاریخ اجتماعی دوران اکبر، به ارزیابی مثبت از همه کارهای او پرداخته و دیدگاه متعلق به عبدالقادر بدائونی که مخالف سرسخت دین الهی اکبر بوده است (پناهی، ۱۳۹۱: ص ۹-۱۳). همچنین برخی از محققان چون الیوت در گزیده‌ای از کتاب منتخب التاریخ، رفتارهای اجتماعی و سیاسی اکبر را به نقد کشیده است. (Elliot, 1907.p227).

این تحولات و تبعات آن‌ها، موقعیت مسلمانان و غیرمسلمانان را در جامعه هند تغییر داد. سلب امتیازات جناح روحانی دربار که در آن زمان در نظر اکبر، نماینده اسلام بودند و محدودیت دامنه فعالیت مسلمانان که از موقعیت اجتماعی بالاتر برخوردار بودند از یک‌سو، و اعطای امتیاز به هندوان در جهت اعطای موقعیت اجتماعی مانند مسلمانان و اقداماتی مانند لغو جزیه از سوی دیگر، واکنش متفاوتی را ایجاد کرد. جناح روحانی در واکنش به این مسئله، توده مردم مسلمان را در برابر پادشاه تحریک کرده و به خروج اکبر از اسلام فتوا دادند (بدائونی، ۱۸۶۵: ج ۲، ص ۳۰۷-۳۱۲) و شورشی علیه شاه به وسیله مسلمانان شکل گرفت. اکبر با تبعید و اعدام و عزل آنان از مقام و ... به مقابله با آن‌ها برخاست که در نتیجه علاوه بر شکل‌گیری دین جدید، شاهد

بدعت‌ها و نحله‌های مختلف در اسلام بود (علامی، ۱۸۸۶: ج ۳، ص ۲۷۸).

پس از اکبرشاه، به سال ۱۰۱۴ ق، فرزندش جهانگیرشاه به قدرت رسید (لعل نهرو، ۱۳۸۶: ج ۱، ص ۶۱۳). جهانگیرشاه که نامش سلیم بود، از ۴ سالگی به تحصیل علم پرداخت و در هیئت، طبیعیات، فن انشاء، و خطاطی پیشرفت بسیاری کرد. او شاهزاده‌ای سرکش و خودرأی بود (علامی، ۱۸۸۶: ج ۳، ص ۸۰۶-۸۰۹). او سیاست پدر یعنی اکبرشاه را ادامه داد و مانند پدرش از روحیه تسامح برخوردار بود و با پیروان ادیان و مذاهب دیگر، رفتاری مسالمت‌آمیز داشت و با آن‌ها به احترام رفتار می‌کرد؛ اگرچه گاه در مراسم اصحاب ادیان دیگر شرکت می‌کرد (توزک جهانگیری، ۱۳۵۹: ص ۱۸). تسامح مذهبی جهانگیر سبب شده بود تا مذهب واقعی‌اش مشخص نشود. وی با کلام اسلامی، فلسفه هندو و آیین مسیحیت آشنا بود، برخی اروپاییان، مانند سرتامس‌رو، سفیر انگلستان در هند، او را ملحد و برخی او را مسیحی دانسته‌اند. ظاهراً توجه او به ادیان گوناگون، بیشتر دلایل سیاسی داشته است تا مذهبی (Beni Prasad, 1973.pp3738).

به گفته احمد عزیز، بیان نظر قاطع در خصوص تأثیرات مستقیم یا غیرمستقیم شیخ احمد بر جهانگیر، دشوار است (عزیز احمد، ۱۳۸۹: ص ۶۲)؛ اما با تحقیقات انجام‌شده می‌توان نتیجه این راهبرد سرهندی را که توانست در دربار نفوذ کند، به‌وضوح مشاهده کرد؛ به‌طوری‌که بر اثر آن علمای سنی متعصب توانستند در دربار جهانگیرشاه نفوذ کنند و او را تحت تأثیر خود قرار دهند؛ به‌گونه‌ای که براساس بدگویی‌های علمای سنی دربار، فرمان قتل قاضی نورالله شوشتری، عالم شیعی توسط جهانگیرشاه صادر شد (قمی، ۱۳۶۷: ص ۶۷۹). آثار این نفوذ حتی در دوران بعد جهانگیر نیز مشاهده می‌شود که حاکمان گورکانی چون شاه جهان و به‌خصوص اورنگ زیب از سرهندی و یا جانشین و پسرش یعنی محمد معصوم تأثیر پذیرفته‌اند؛ به‌گونه‌ای که امور تربیتی اورنگ زیب یا سلطان عالم‌گیر، به محمد معصوم واگذار شده بود و با فقه حنفی آشنا شد و کتابی در زمان او به نام فتاوی عالمگیریه که به

فتاوی هندیه نیز مشهور است، تدوین شد (ادهم بیلگن، ۱۳۸۹: ص ۱۱۰) و به‌عنوان قانون اساسی آن را قبول داشت و به آن عمل می‌کرد. او بسیار در امور دینی و مذهبی سختگیر بود و موقعیت‌های دولتی را از هندوها گرفت و مقرر کرد که در برابر شرع اسلام، آن‌ها باید جزیه بدهند (همان: ص ۱۲۳).

بنابراین، اکبرشاه و پسرش جهانگیر، براساس قانون صلح کل، به بهانه زندگی مسالمت‌آمیز تمام ادیان و مذاهب در هند، سیاست‌ها و رفتارهایی را پی گرفتند که در نهایت به تلفیق آیین و رسوم هندو با مسلمان و مسلمان با مسیحی منجر می‌شد و همچنین بدعات‌های بسیاری را به این طریق به اسلام نسبت می‌دانند و این روش و مشی سیاسی امپراتوری حاکمان، با اندیشه‌های اسلامی علمای سنتی مخصوصاً سرهندی مخالف بود.

۱- اندیشه‌های سیاسی سرهندی

جایگاه حاکم و حکومت

با مطالعات انجام‌شده، تحقق اندیشه‌های سیاسی سرهندی را باید براساس دو مؤلفه مهم مورد بررسی قرار داد: اول اینکه محور اصلی تمام اندیشه‌های سرهندی در جهت انجام شریعت از دیدگاه خود اوست. دوم اینکه برای تحفظ این جایگاه، حاکم و یا سلطان نقش محوری دارد؛ ازاین‌رو حاکم از دیدگاه سرهندی همچون روح در کالبد جسم انسان‌هاست و معتقد بود که بدن سالم در روح سالم و بدن فاسد در روح فاسد است و اگر حاکم اصلاح شود، در حقیقت تمام انسان‌های حکومت او اصلاح می‌شوند (سرهندی، ۱۳۹۷: د ۶۷/۲). حکومت مورد قبول سرهندی حکومتی بود که در مرحله اول در جهت اصلاح و اظهار کلمه اسلام تلاش کند و در مرحله دوم، اعتقادات اهل سنت و جماعت را نشر و مذاهب مخالف را رد کند، که اگر این دولت محقق شود، به تعبیر سرهندی، این دولت وارث دولت عظمای انبیای الهی خواهد بود (همان).

بنابراین، از دیدگاه سرهندی بعد از حاکم اسلامی، آنچه در اولویت اول است،

تحقق حکومت اسلامی به معنای عام آن است که شامل تمام مذاهب و فرقه‌های اسلامی می‌شود؛ اما کمال آن و رسیدن به دولت عظمای انبیا از دیدگاه سرهندی، زمانی تحقق می‌یابد که دولت براساس عقیده اهل سنت و جماعت، به شریعت عمل کند و این میسر نمی‌شود، مگر زمانی که به علمای نقشبندیه توجه داشته باشد؛ چراکه از دیدگاه وی، طریق علمای نقشبندیه موضوعیت دارد؛ هم از جهت تطبیق طریقت آن‌ها بر شریعت و هم اینکه دولت عظمی در گرو گذر از سیر کمالات و توجهات و اخلاص اولیای امت، یعنی علمای نقشبندیه است (همان: ۸۵/۹۰).

وظایف حاکمیت و سلطان

• اجرای شریعت

همان‌طور که گفته شد، محوری‌ترین اندیشه‌های سیاسی و حاکمیتی سرهندی در قاب شریعت باید تعریف شود. ازاین‌رو، وی به‌خاطر سیاست‌های اکبرشاه و یا جهانگیر که از نظر سرهندی خلاف شریعت عمل می‌کردند، در مکتوبات خود ضمن اعتراض به دولت و حکومت آن‌ها، مهم‌ترین وظایف حکمران را ترویج و اجرای شریعت برمی‌شمارد و ذیل مکتوب ۹۲ دفتر دوم می‌نویسد: «به حکم الشَّرْعُ تَحْتَ السَّيْفِ، ترویج و نشر شریعت، مربوط به حُسن اهتمام سلاطین عظام است». وی در ادامه ضمن اعتراض به دولت وقت می‌نویسد: «این معنی چند گاه است که ضعف پیدا کرده است. ناچار اسلام ضعیف گشته، کفار هند بی‌تحاشی هدم مساجد می‌نمایند و در آنجا تعمیر معبدهای خود می‌سازند. در تانیسر^۱ مسجدی بود و مقبره عزیزی، آن را هدم کرده، به جای آن چیز دیگری ساخته‌اند و نیز کفار مراسم کفر به جا می‌آرند و مسلمانان در اجرای اکثر احکام اسلام عاجزند ... افسوس، صد هزار افسوس! پادشاه وقت از ماست و ما فقیران به این زبونی و خرابی‌ایم و با اکرام و اعزاز این صاحب‌دولتان اسلام رونق داشت و علما و صوفیه معزز محترم بودند و به تقویت

۱. اسم مکانی در هند است.

این‌ها در ترویج شریعت می‌کوشیدند». یا می‌نویسد: «غربت اسلام نزدیک به یک قرن است بر نهجی قرار یافته، که اهل کفر به مجرد اجرای احکام کفر بر ملا در بلاد اسلام راضی نمی‌شوند، می‌خواهند که احکام اسلامی بالکلیه زائل گردند، و اثری از مسلمانان و مسلمانی پیدا نشود، و کار را تا به آن سرحد رسانیده‌اند که اگر مسلمانی از شعار اسلام اظهار نماید، به قتل می‌رسد. ذبح بقره در هندوستان از اعظم شعار اسلام است. کفار به جزیه دادن شاید راضی شوند؛ اما به ذبح گاو هرگز راضی نخواهند شد.» (سرهندی، ۱۳۹۷: ۸/۱۸۱).

بنا به گفته عزیز احمد، سرهندی بیشتر نامه‌های سیاسی خود را در مکتوبات برای شیخ فرید نگاشته (عزیز احمد، ۱۳۸۹: ص ۶۲) و سعی کرده دولتمردان و صاحب‌منصبان را به اجرای احکام اسلامی و رفتاری اسلامی دعوت کند. او در مکتوب ۶۵ دفتر اول به خان اعظم^۱ می‌نویسد: غربت اسلام تا به حدی رسیده است که کفار در ملا عام طعن اسلام و ذم مسلمانان می‌نمایند، و بی‌تحاشی، اجرای احکام کفر و مداحی اهل آن در کوچه و بازار می‌کنند، و مسلمانان از اجرای احکام اسلام ممنوع‌اند، و در اتیان شرایع مذموم و مطعون، سبحان الله و بحمدہ! الشَّرُّ تَحْتَ السَّيْفِ گفته‌اند، و رونق شرع شریف را به سلاطین وابسته‌اند؛ اما قضیه برعکس شده است، و احسرتا، و اندامتا، و اوایلا! با توجه به این مکتوب، به نظر می‌رسد که در زمان جهانگیرشاه بوده و نسبت به حکومت اکبرشاه بسیار ناراضی بوده است؛ چراکه در پایان این مکتوب می‌نویسد: در سلطنت پیشین عنادی به دین مصطفوی عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ مفهوم می‌شد و در این سلطنت ظاهراً آن عناد نیست؛ اگر هست، از عدم علم است. ترس آن است که مبدا اینجا هم کار به عناد انجامد، و بر مسلمانان معامله تنگ‌تر افتد؛ چو بید بر سر ایمان خویش می‌لرزد.

• خوار کردن کفر و عزت دادن به اسلام

۱. پدر زن خسرو که پسر جهانگیرشاه بود.

یکی از مهم‌ترین اندیشه‌های سرهندی، تضاد و تقابل اسلام و کفر است که احتمال جمع شدن آن‌ها را محال می‌پنداشت و معتقد بود که عزت دادن به یکی، مستلزم خواری دیگری است و این را یکی از ویژگی‌های دولت عظمی می‌شمرد (سرهندی، ۱۳۹۷: م ۱، ۱۶۳). این رویکرد هم در حقیقت براساس فضای موجود زمان سرهندی اتخاذ شده بود که بتواند با سیاست کلی اکبرشاه و یا جنبش‌های انحرافی چون جنبش بهکتی و دیگر علمای سوء که به تعبیر سرهندی سعی می‌کردند به روشی یا توجیهی میان اسلام و کفر آشتی برقرار کنند، مخالفت کند.

سرهندی معتقد بود، عزت اسلام در خوار شمردن کفر است و کسی که اهل کفر را عزیز بدارد، در حقیقت اهل اسلام را خوار کرده است. وی در تبیین این مطلب می‌نویسد: «عزیز داشتن عبارت از آن نیست که ایشان را تعظیم کنند و بالا نشانند؛ بلکه حتی در مجالس خود جا دادن و یا با ایشان مصاحبت نمودن و هم‌زبانی کردن، داخل در اعزاز است. در رنگ سگان، ایشان را دور باید داشت،^۱ و اگر غرضی از اغراض دنیایی با ایشان مربوط باشد و بی‌ایشان میسر نشود، شیوه بی‌اعتباری را مراعات کند و به قدر ضرورت به ایشان باید پرداخت و کمال اسلام آن است که از آن غرض دنیایی نیز باید گذشت و به ایشان نباید پرداخت». وی در توضیح و تبیین سخن خود، به کلام خدا ارجاع می‌دهد که اهل کفر را خداوند دشمن خود و دشمن پیغمبر خود معرفی فرموده است، و این اعظم جنایات به شمار می‌آید؛ چراکه معتقد است کمترین ضرر در مصاحبت و مخالطت با این دشمنان، آن است که آن‌ها قدرت اجرای احکام شرعی را از مسلمانان بگیرند و رسوم کفری خود را احیا کنند که این ضرر بسیار بزرگی برای اسلام است (همان). سرهندی محبت میان اسلام و کفر را از مصادیق جمع ضدّین می‌شمارد که محال در یک جا جمع شوند؛ چراکه محبت یکی، مستلزم عداوت دیگری است. معتقد بود که هنوز کار از دست نرفته است و تدارک ما

۱. یعنی همان‌طور که سگ‌ها نجس‌العین هستند و باید از آن‌ها اجتناب کرد، باید از کفار نیز اجتناب کرد.

مضی می‌توان نمود؛ ولی فردا که کار از دست برود، غیر از ندامت حاصلی نخواهد بود (سرهندی، ۱۳۹۷: ۱۵/۱۶۵).

در این راستا سرهندی یکی از وظایف مهم حاکم را که به موجب آن باعث عزت بخشی به اسلام و خوار کردن کفر می‌شود و از طرفی مقدمه برای حصول حکومت و یا دولت عظمی هست، گرفتن زکات از مسلمانان است، که از دیدگاه او باعث می‌شود هم دولت و هم کسی که زکات می‌دهد، از ضرر دنیایی و اخروی در امان باشند (همان).

۲- روش‌ها و راهبرد اصلاحی سرهندی

راهبرد جهاد قولی در برابر جهاد مسلحانه

جهاد از دیدگاه سرهندی از جایگاه مهمی برخوردار است؛ زیرا جهاد بر علیه کفار را در مکتوبات از ضروریات دین می‌داند،^۱ که موجب خواری و نابودی کفار و عزت و پیروزی مسلمانان می‌شود. خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ﴾ (تحریم: ۹)؛ اما شرایط اقتضاء دارد که همراه پادشاه زمانه (که به احتمال زیاد اکبرشاه بوده) راهبرد مسالمت‌آمیز همراه با روش اصلاحی پند و اندرز را اتخاذ کنند و اگر جهادی هست، جهاد قلم و زبان است، نه جهاد مسلحانه. از این رو در مکتوبات می‌نویسد: «بر مسلمان لازم است که پادشاه اسلام را از زشتی رسوم آن بدکیشان، اعلام بخشند و در رفع آن کوشند، شاید بقایای این‌ها مبتنی باشد

^۱. تنها جایی که سرهندی حکم به تکفیر معین داده و برای قتل آن ابراز خرسندی نموده، در مورد گویند یکی از رهبران مذهب سیک‌ها بود که می‌نویسد: در این وقت کشتن کافر لعین گویند (یکی از نائبان گوروناتک، بانی مذهب سیک و یکی از دشمنان سرسخت اسلام در هندوستان) و آل او بسیار خوب واقع شد، و باعث شکست عظیم بر هندو مردود گشت. به هر نیت که کشته باشند، و به هر غرض که هلاک کرده، خواری کفار، خود نقد وقت اهل اسلام است. این فقیر پیش از آنکه این کافر را بکشد، در خواب دیده بود که پادشاه وقت کَلَه (خیمه و سایبان) سر شرک را شکسته است و الحق که آن گیر، رئیس اهل شرک بود و امام اهل کفر، خَذَلَهُمُ اللَّهُ سُيْحَانَهُ! (د ۱/م ۱۹۳). از این می‌توان این نتیجه را گرفت که سرهندی با تمام اختلافاتی که با شیعه و یا حاکم وقت خود اکبرشاه دارد، ولی حکم به تکفیر معین نکرده است.

بر عدم علم پادشاه به زشتی آن‌ها. اگر فی‌الجمله گنجایش وقت یابند، بعضی از علمای اهل اسلام را اعلام بخشند که آمده بر شناعت رسوم اهل کفر اعلام نمایند، از باب برای تبلیغ احکام شرعی، در قیامت عذر نخواهند شنید که بی‌تصرف تبلیغ احکام شرعی نکردید» (سرهندی، ۱۳۹۷: د ۸/م ۱۹۳). این عبارت چند نکته روش‌شناختی دارد:

۱. اصلاح از مسیر «آگاهی‌بخشی» به قدرت؛
 ۲. فرض امکان اصلاح از بالا؛
 ۳. مسئولیت علما و اهل دین در ورود به عرصه عمومی.
- این مکتوب همچنین نشان می‌دهد که سرهندی به‌درستی تشخیص داده بود که تلاش برای اصلاح مستقیم اکبرشاه، که خود را صاحب اجتهاد و حتی مقامی فرابشری می‌دانست، بی‌ثمر است. از این‌رو، استراتژی خود را بر تأثیرگذاری بر نخبگان مسلمان و قدرتمند دربار، که او آن‌ها را «ارکان دولت» می‌نامید، متمرکز کرد. او با ارسال نامه‌های متعدد به امرای متدینی چون «شیخ فرید بخاری (مرتضی‌خان)، خان اعظم (میرزا عزیز کوکه)، خان خانان (عبدالرحیم) و قلیچ‌خان»، تلاش می‌کرد تا یک جبهه مقاومت داخلی در برابر سیاست‌های ضداسلامی اکبر ایجاد کند.
- محتوای این نامه‌ها ترکیبی از اندرزهای اخلاقی، تبیین احکام شرعی و درخواست‌های مشخص سیاسی بود. او از این امر می‌خواست تا از نفوذ خود برای جلوگیری از اجرای احکام کفرآمیز و ترویج شعائر اسلامی در حوزه قدرت خود استفاده کنند. وی در همین نامه به یکی از امرأ، مسئولیت آنان را در قبال تضعیف اسلام در دوران اکبر یادآور می‌شود.
- این راهبرد شبکه‌سازی، اگرچه در زمان اکبر نتایج ملموسی در سطح کلان نداشت، اما پایه‌های نفوذ نقشبندیه را در ساختار قدرت گورکانی بنا نهاد و بذرهایی را کاشت که در دوره جهانگیر به بار نشست.
- به نظر می‌رسد، با توجه به رفتار و دستورات اکبرشاه و مکاتبات سرهندی، او

به‌شدت به دولت اکبرشاه معترض بوده و آن را دولت عظمی نمی‌دانسته و برای اعتراض به دستورات اکبرشاه که منجر به تعطیلی برخی از احکام شریعت شده بود، همچون جزیه گرفتن از کفار، گرفتن زکات از مسلمانان، و یا عدم مصاحبت با کفار و عداوت با آنان را در قالب ویژگی‌های دولت عظمی بیان می‌کرده است. در واقع راهبرد سرهندی برای مقابله با حاکمان زمانه خود، هیچ‌گاه از روش تکفیر و یا جهاد مسلحانه نبوده؛ بلکه همواره با روش مسالمت‌آمیز و پند و اندرز و در حقیقت با جهاد قولی و زبانی با آن‌ها برخورد می‌کرده؛ چراکه معتقد است جهادی که با کلام انجام می‌شود، گاه مؤثرتر از جهاد مسلحانه است. او با اعتقاد به اینکه نقشبندیه سنت پند و اندرز را به‌عنوان یک اصل از پیامبر فرامی‌گیرد، برتری جهاد قلم و کلام را بر جهاد مسلحانه ذکر کرده است (بیلگن ابراهیم، ۱۳۸۹: ص ۷۳). این راهبرد به او اجازه می‌داد تا ضمن پرهیز از درگیری مستقیم و خونین، نبرد اصلی را در عرصه ایدئولوژی و گفتمان پیش ببرد. نامه‌های او (مکتوبات) اصلی‌ترین سلاح او در این جهاد بودند.

سرهندی در همان مکتوب ۶۵ به اعظم‌خان می‌نویسد: «این جهاد قولی که امروز شما را میسر شده است، جهاد اکبر است، مغتنم دانید و هَلْ مِنْ مَزِيدٍ، بگوئید و این جهاد گفتن را به از جهاد کشتن دانید». اما سرهندی در جهاد با کفار در دارالحرب معتقد بود که رکن اول آن تصحیح نیت است که باید نیت از جهاد برای اعتلای اسلام و از بین بردن دشمنان اسلام باشد و اگر برای هر نیت دیگری باشد، جهادش باطل است، که در صورت جهاد صحیح، علوفه اسب‌ها و اجر مادی جنگجویان از بیت‌المال اشکالی ندارد و اگر کشته شوند، شهید و مجاهد محسوب می‌شوند (سرهندی، ۱۳۹۷: د: ۶۹م/۲).

• نقد «علمای سوء» به‌عنوان ریشه انحراف

یکی از روش‌های سرهندی برای مقابله با انحرافات و بدعت‌ها، برخورد با «علمای سوء» بود. در منظومه فکری سرهندی، نقد «علمای سوء» صرفاً یک انتقاد اخلاقی فرعی نیست؛ بلکه سنگ بنای تشخیص و تحلیل او از بحران دینی و سیاسی عصر

گورکانی، به‌ویژه در دوران اکبرشاه است. او با رویکردی ریشه‌ای، معتقد بود که انحراف حاکمان و فساد جامعه، معلول فساد نخبگان دینی است (همان: د ۸ م ۴۷). سرهندی در مکتوبات، تقابلی بنیادین میان «علمای آخرت» (پاسداران حقیقی دین) و «علمای سوء» (دنیاطلبان) ایجاد می‌کند. «علمای سوء» از دیدگاه او کسانی نیستند که صرفاً مرتکب گناهان شخصی می‌شوند؛ بلکه هویت آنان با کارکرد اجتماعی و سیاسی‌شان تعریف می‌شود. آن‌ها دانشی را که باید در خدمت دین و آخرت باشد، به ابزاری برای کسب دنیا (ثروت، مقام و تقرب به قدرت) تبدیل کرده‌اند (همان: د ۸ م ۳۳). او مسئولیت اصلی انحرافات دینی در عصر اکبرشاه را «علمای سوء» می‌داند که با تأویلات باطل و سکوت مصلحت‌جویانه خود، راه را برای بدعت‌های حاکم هموار کرده بودند. او معتقد بود که فساد حاکم، نتیجه فساد عالمان است (همان: د ۸ م ۴۷).

با تحلیل دقیق نامه‌های سرهندی، می‌توان سه گونه اصلی از «علمای سوء» را که مورد نقد شدید او قرار گرفته‌اند، دسته‌بندی کرد:

الف) علمای دنیاطلب و مداهن: این گروه، پرتعدادترین و مخرب‌ترین دسته از نظر سرهندی هستند. ویژگی اصلی آنان، حب دنیا و تلاش برای کسب رضایت حاکمان، به قیمت زیر پا گذاشتن احکام الهی است، که با تأویلات باطل و صدور فتوای مطابقی با میل فرمانروایان، راه را برای بدعت‌ها هموار می‌کنند (همان: د ۱۵ م ۵۳).

ب) علمای متفلسف و عقل‌گرا: دسته دوم، علمایی هستند که تحت تأثیر فلسفه یونان و علوم عقلی محض، به یقینیات دینی و متون وحیانی با دیده شک و تردید می‌نگرند. سرهندی این گروه را به دلیل تضعیف مرجعیت قرآن و سنت و جایگزین کردن آن با «عقل ناقص بشری»، به شدت مورد حمله قرار می‌دهد. از دید او، فلسفه و هندسه و علوم غیرشرعی نه تنها سودی برای آخرت ندارند، بلکه حجابی بر سر راه معرفت حقیقی هستند (همان: د ۸ م ۷۳).

ج) علمای ساکت و بی‌تفاوت: این گروه شاید خطرناک‌ترین دسته باشند؛ زیرا با سکوت خود در برابر انحرافات، عملاً به آن‌ها مشروعیت می‌بخشند. اینان ممکن

است شخصاً افراد متدینی باشند، اما به دلیل ترس، محافظه‌کاری یا بی‌تفاوتی، از انجام فریضه به‌ویژه در قبال حاکمان، سر‌بازمی‌زنند. سرهندی سکوت در برابر ظلم و بدعت را گناهی نابخشودنی می‌داند و بر مسلمانان و خصوصاً بر علما که وارثان انبیایند، لازم می‌داند که پادشاه را از زشتی رسوم آن بدکیشان اعلام بخشند و در رفع آن کوشند ... در روز قیامت عذر نخواهند شنید که ما را تصرفی نبود، چرا تبلیغ احکام شرعی نکردید؟» (همان: ۸۵ م ۱۹۳).

براساس این تحلیل، حاکم قلب جامعه است که صلاح و فساد او مستقیماً به کل جامعه تسری می‌یابد و علما، طبیبان یا فاسدکنندگان قلب هستند؛ چراکه حاکم، دانش دینی خود را از علما کسب می‌کند. اگر این علما «علمای آخرت» باشند، قلب حاکم را به سمت صلاح هدایت می‌کنند. اما اگر «علمای سوء» باشند، با تزریق سم شبهات و تأویلات، قلب او را فاسد کرده، از دیدگاه سرهندی، تراژدی دوران اکبرشاه، محصول احاطه شدن پادشاه توسط «علمای سوء» بود که او را از مسیر شریعت منحرف کردند. از این‌رو راهبرد و روش‌های خود را برای مقابله با بدعت‌ها و حاکم متوجه علمای سوء کرد. (ندوی، ۱۳۸۲: ص ۶۲-۶۳).

تبلیغ و ترویج براساس طریقت نقشبندیه

سرهندی براساس ویژگی‌هایی که نقشبندیه داشت، از جمله التزام به شریعت و پیروی از سنت، می‌کوشید که تصوف اسلامی رایج در هند را به‌زعم خود، از کلیه عوامل و عناصر منافی احکام شرع پاک سازد و آرا و نظریات مخالف با مبادی و مبانی دین را از آن بزداید. از این‌رو، او برخلاف صوفیه چشتیه و طریقه‌های دیگر، با سماع و احوال وجدآمیز آن مخالف بود (سرهندی، ۱۳۹۷: ۸۵ م ۲۶۶) و در این‌گونه مجالس حاضر نمی‌شد.

به گفته عزیز احمد، نقشبندیه در سال‌های پایانی حکمرانی اکبرشاه و پس از مرگ ابوالفضل، با آمدن خواجه باقی بالله به هند و به قدرت رسیدن انسان‌های مؤمن در

بخش‌هایی از دستگاه حاکمه، جان گرفت و توانست در قلب افراد بزرگی چون میرزا عزیز کوکا، برادر رضاعی اکبرشاه، شیخ فرید از امپراتوران قابل اطمینان و قلیچ‌خان والی لاهور توسط خواجه باقی بالله نفوذ کند (عزیز احمد، ۱۳۸۹: ج ۱، ص ۶۲) و با تلاش شیخ احمد سرهندی که از مریدان طراز اول خواجه باقی بالله بود، به نقطه عطف خود رسید.

بنابراین، طریقت نقشبندیه نقش محوری در راهبردها و سیاست‌های سرهندی داشته است؛ به‌طوری‌که از طرف سرهندی به‌عنوان واکنشی اسلامی، اصلاحی و مترقی در برابر افکار انحرافی و غیراسلامی اکبرشاه، جریانی جدید به شمار می‌رفت. همچنین در روزگار او جریان غالب و حاکم بر افکار و انظار اهل عرفان، آرای محیی‌الدین ابن عربی و نظریه وحدت وجود او بود. سرهندی اگرچه خود در جوانی از این مکتب پیروی می‌کرد، ولی در دوره‌های بعد، از دو جهت که بیشتر جنبه تاکتیکی و یا مصلحتی داشت، خود را ناچار دید که با برخی از آرای وی به مخالفت برخیزد؛ زیرا عقاید عرفانی ابن عربی با نوعی تسامح‌نگری در برابر تفاوت‌ها و دگرگونی‌های ادیان دیگر می‌پنداشت و گمان می‌کرد که پیروان این مکتب، همه ادیان را جلوه‌گاه یک حقیقت و راه‌های جداگانه وصول به یک مقصد می‌شمردند و این کیفیتی بود که در همان زمان در نهضت فکری و دینی در برخی از گروه‌ها همچون «بهکتی» هندوان - که اساس آن حبّ الهی و عبادت عاشقانه بود - نیز مشاهده می‌شد و از مبادی اصلی آن به شمار می‌رفت، که با رواج و نیرو گرفتن این نهضت در میان فرقه‌های مختلف هندویی و نفوذ و گسترش بسیاری از اصول و عناصر آن در میان طبقه عارف‌مسلک و مسالمت‌طلب مسلمان، بیم آن می‌رفت که در حدود مرزهای اعتقادی مسلمانان خلل پدید آید و تقیّد به احکام شرعی متزلزل شود (مجتبائی، ۱۳۷۷: ج ۳، ص ۹۳-۱۱۰).

پیش از دوران اکبرشاه در میان مسلمانان و هندوان فراوان بودند، کسانی که در عین اعتقاد به وحدت ذات الهی، به وحدت ادیان نیز قائل بودند؛ چنان‌که نه «کافر» و نه «مسلمان»، بلکه «موحد» شناخته می‌شدند. عبدالحق محدث دهلوی از قول عمّ

خود نقل کرده است که روزی وی از پدر خود، شیخ سعدالله، درباره کبیر (عارف معروف هندی و از چهره‌های برجسته نهضت بهکتی) سؤال کرد که آیا وی کافر بود یا مسلمان؟ شیخ سعدالله گفت: «موحد» بود؛ یعنی نه کافر بود و نه مسلمان (رضوی، ۱۳۸۰: ص ۴۱۸). از طرفی مشایخ چشتی، برای آنکه مریدان خود را از کشمش‌های موجود دور کنند، آنان را از کار حکومتی برحذر می‌داشتند؛ بااین حال، اطاعت از امرا و حکما را واجب می‌شمردند. در مجموع چشتیان اطاعت بی‌قید و شرط از حاکمان را ضامن بقای ملک و شرع می‌دانستند (همان: ص ۳۲۳). این با منهج و نگرش سرهندی مطابقت نداشت و به شدت با این گونه نگرش مخالف بود و در یکی از نامه‌های خود صریحاً کسانی را که «رام» و «رحمان» را یکی می‌دانستند، به فساد رأی محکوم کرده، تخیلات و توهمات فاسده آنان را دلیل بر سخافت عقلشان می‌شمرد (سرهندی، ۱۳۹۷: د ۱، م ۱۶۷). از این رو، برای مقابله با این بدعت‌ها و فضای حاکم بر هند، راهی به جز طریق خواجه نقشبند نبود؛ چراکه نقشبندیه نسبت به طریقت‌های صوفیه، از ایمانی عقل‌گرایانه‌تر جانب‌داری می‌کرد. از این رو، در مکتوب ۲۹۱ از دفتر اول می‌نویسد: «این حقیر به واسطه مصلحت ابنای این وقت، از برای تربیت طالبان، طریق حضرت خواجه نقشبند اختیار کرده است و علوم و معارف آن طریق، که به علوم ظاهر شریعت بیشتر مناسبت دارند، در این چنین زمان فاسد، که ارکان شریعت در آن سستی تمام پیدا کرده‌اند، ظهور آن‌ها را مناسب دیده، تعین همان طریق از برای افاده طلبه نمود و اگر حق سبحانه، طریقه احراریه را به توسط این حقیر ترویج می‌خواست، عالم را به آن انوار منور می‌ساخت، چه انوار این هر دو بزرگواران را به طریق کمال عطاء فرموده و طرق تکمیل هر دو اکابر را وانموده است؛ ﴿إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ، وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ (سوره حدید، آیه ۲۹).»

بنابراین، با توجه به فضای موجود زمان گورکانیان، سرهندی و آبشخورهای فکری او روشن می‌شود که راهبرد و روش اصلاحی وی بر مقابله و مخالفت با تمام کسانی بود که از دیدگاه او برخلاف شریعت عمل می‌کردند؛ اعم از اینکه حاکمی چون

اکبرشاه یا جهانگیرشاه باشد، یا طریقت‌های صوفی و یا مذاهب و ادیان دیگری غیر دین و مذهب خود باشد.

بنابراین، راهبردها و روش‌های اصلاحی سرهندی را می‌توان در به‌کارگیری نصیحت‌ها و تذکرها در قالب مناظره‌ها و نامه‌هایی که به‌صورت کتاب مکتوبات نگاشته شده و همچنین تألیف کتاب‌ها برای پاسخ به مخالفین خود و تربیت شاگرد و ارسال آن‌ها به مناطق مختلف برای تبلیغ بود، همچنین استفاده از طریقت نقشبندی به‌عنوان یک راهبرد برای مقابله با بدعت‌های زمانش و تلاش وی برای نفوذ به دربار قابل توجه است.

گذار راهبردی و روشی در عصر جهانگیرشاه: از تقابل تا تعامل فعال

مرگ اکبرشاه در سال ۱۰۵۰ ق و به قدرت رسیدن پسرش، نورالدین محمد جهانگیر، نقطه عطفی در فعالیت‌های اصلاحی سرهندی بود. همان‌طور که بیان شد، جهانگیرشاه همچون اکبرشاه، نسبت به دین عصیت نداشت و تسامح مذهبی جهانگیر به‌گونه‌ای بود که سبب شده بود تا مذهب واقعی‌اش مشخص نشود و حتی او را ملحد و برخی او را مسیحی دانسته‌اند (Beni Prasad, 1973, pp3738).

از این رو، کار سرهندی در برابر جهانگیرشاه، آسان‌تر از مقابله او با اکبرشاه بود. سرهندی با اطلاع از این واقعیت، بلافاصله پس از مرگ اکبر و پیش از تثبیت کامل قدرت جهانگیر، یکی از مهم‌ترین و جسورانه‌ترین نامه‌های خود را به شیخ فرید بخاری نوشت. او در این نامه، وظایف یک پادشاه مسلمان را برمی‌شمرد و از شیخ فرید می‌خواهد که از نفوذ خود در این لحظه حساس استفاده کرده و از شاه جدید برای احیای شریعت تعهد بگیرد (سرهندی، ۱۳۹۷: ج ۱، ص ۴۷) و یا در نامه‌های بعدی بر اجرای شریعت تأکید دارد و بارها به او گوشزد می‌کند که دولت باید به احکام شرعیه عمل کند (همان: ج ۱، ص ۴۸ و ۴۹). این نامه‌ها در حقیقت، بیانیه‌های سیاسی تمام‌عیار بود که «دستور کار» اصلاحات را برای دولت جدید مشخص می‌کرد. او خواستار لغو

بدعت‌ها، اجرای احکام شرعیه و انتصاب قضات و عالمان متدین به جای عالمان سوء شد (همان: ج ۱، ص ۵۳). این حرکت نشان‌دهنده گذار سرهندی از یک منتقد حاشیه‌نشین به یک کنشگر سیاسی فعال بود.

با تحقیقات انجام‌شده می‌توان نتیجه این راهبرد سرهندی را که توانست در دربار نفوذ کند به‌وضوح مشاهده کرد، و بدین واسطه بر اثر آن، علمای سنی متعصب توانستند در دربار جهانگیرشاه نفوذ کنند و او را تحت تأثیر خود قرار دهند؛ به‌گونه‌ای که براساس بدگویی‌های علمای سنی دربار، فرمان قتل قاضی نورالله شوشتری، عالم شیعی توسط جهانگیرشاه صادر شد (قمی، ۱۳۶۷: ص ۶۷۹). آثار این نفوذ، همان‌طور که بیان شد، در دوران بعد جهانگیر، مخصوصاً در زمان اورنگ زیب بیشتر نمایان شد؛ به‌گونه‌ای که امور تربیتی اورنگ زیب یا سلطان عالمگیر، به محمد معصوم پسر سرهندی واگذار شده بود و با فقه حنفی آشنا شد و کتابی در زمان او به نام فتاوی عالمگیریه که به فتاوی هندیه نیز مشهور است، تدوین شد (ادهم بیلگن، ۱۳۸۹: ص ۱۱۰).

روش و راهبرد مصاحبت و همراهی با شاه

پس از حدود یک سال که جهانگیرشاه، به‌خاطر توطئه حسودان، سرهندی را به زندان انداخته بود، تحت تأثیر فشارهای سیاسی و شاید تغییر نگرش شخصی، سرهندی را از زندان آزاد کرد (مجتبائی، ۱۳۷۷: ج ۳، ص ۲۶۸)؛ اما برخلاف انتظار، در یک اقدام شگفت‌انگیز، جهانگیر او را ملزم به همراهی با اردوی سلطنت کرد (کشمی، ۱۳۰۲: ص ۱۵۹). این تصمیم که شاید در ابتدا با هدف تحت نظر گرفتن سرهندی اتخاذ شده بود، به بزرگ‌ترین فرصت برای او تبدیل شد.

سرهندی این بار راهبرد خود را به‌کلی تغییر داد. او به جای بازگشت به انزوا و مکاتبه از راه دور، «مصاحبت و همنشینی برای اصلاح» را در پیش گرفت. او در مجالس خصوصی جهانگیر شرکت می‌کرد و به‌صورت مستقیم و چهره‌به‌چهره، به تبیین معارف اسلامی، پاسخ به شبهات و نقد بدعت‌ها می‌پرداخت. این حضور

مستمر، به او امکان داد تا بر ذهن و قلب پادشاه تأثیر عمیقی بگذارد؛ همان‌طور که در نامه‌ای به فرزندانش، از این مجالست و صحبت‌ها سخن گفته است (سرهندی، ۱۳۹۷: ۳، م ۴۳).

این سند کلیدی نشان می‌دهد که سرهندی از یک مخالف در تبعید، به یک مشاور و مربی معنوی برای شاه تبدیل شده بود. این هوشمندانه‌ترین چرخش تاکتیکی او بود که جهاد قولی را از سطح نوشتاری به سطح گفتاری و تأثیرگذاری مستقیم ارتقا داد.

ترویج نظام‌مند دعوت و تربیت خلفا

هم‌زمان با تلاش برای اصلاح رأس هرم قدرت، سرهندی از اصلاح بدنه جامعه نیز غافل نبود. او با تربیت صدها خلیفه و مرید، یک شبکه گسترده تبلیغی را در سراسر هند و حتی فراتر از آن (در ترکستان، یمن، شام و خراسان) سازماندهی کرد. این خلفا مأموریت داشتند تا اندیشه‌های نقشبندی مجددی را ترویج داده، مردم را به شریعت بازگردانند و با بدعت‌های محلی مبارزه کنند. طریقت نقشبندی که بر سرهندی قطعی و مسجل شد که از دیگر طریقت‌های بهتر و کارآمدتر است، راهبرد تبلیغ و تربیت شاگرد را بر اساس آن پی گرفت. او در سال ۱۰۲۶ق، بسیاری از خلفا و تربیت‌یافتگان و شاگردان خود را به منظور تبلیغ و ارشاد مردم، به نقاط مختلف جهان اعزام کرد؛ از جمله ۷۰ نفر به سرپرستی مولانا محمد قاسم به ترکستان و ۴۰ نفر به سرپرستی مولانا فرخ حسین به دیار عرب، یمن و شام و روم رفتند. ده نفر از افراد کارورزیده، زیر نظر مولانا محمدصادق کابلی به سوی کاشغر و ۳۰ نفر از خلفا به رهبری مولانا شیخ احمد برکی به توران و خراسان و بدخشان فرستاده شدند. همه این‌ها در مناطق مذکور، موفقیت‌های بزرگی به دست آوردند، که به موجب آن، بسیاری از علما و بزرگان و مشایخی که در مناطق خود دارای عزت و احترام بودند، با منهج سرهندی آشنا شدند و به سرهند می‌آمدند و با او بیعت می‌کردند. شیخ احمد نیز به تمام آن‌ها اجازه ارشاد می‌داد و آن‌ها نیز برای دعوت و اصلاح، به مناطق خودشان بازمی‌گشتند. نقل شده است که وقتی خواجه محمد نعمان را به دکن

فرستاد، در خانقاه او صدها نفر سواره و پیاده برای ذکر و مراقبه جمع می‌شدند، یا شیخ بدیع الدین سهارنپور وقتی به آگره رفت، به قدری محبوبیت و مقبولیت پیدا کرد که بسیاری از اعضای سلطنتی در حلقه او داخل می‌شدند (ندوی، ۱۳۸۲: ج ۴، ص ۱۰۷). برخی یکی از دلایل آزاد کردن سرهندی از زندان توسط جهانگیر شاه را، گسترش نفوذ او در دربار و محبوبیتش در هند می‌دانند (مجتبائی، ۱۳۷۷: ج ۳، ص ۲۶۸).

جمع‌بندی

با تحقیق در آثار سرهندی، به خصوص در مکاتبات او که در قالب کتاب مکتوبات نشر یافته، و با توجه به زمانه اجتماعی و سیاسی او که در برهه‌ای از زمان زندگی می‌کرد که حاکمان قدرتمند گورکانی بودند و با توجه به اندیشه‌های سیاسی او که برای حاکم جایگاه ویژه‌ای قائل بود، چراکه مهم‌ترین وظیفه او را اجرای شریعت در جامعه می‌پنداشت، از این‌رو، راهبرد و روش‌های اصلاحی سرهندی در مقابل حاکم و حکومت، براساس زمانه خود، مورد بررسی قرار گرفت. روش سرهندی در زمانه اکبرشاه به‌خاطر فضای خفقانی که حاکم بود، بسیار نرم و مسالمت‌آمیز و براساس پند و اندرز و در قالب نوشتار و نقد علمای سوء و تبلیغ شریعت براساس طریقت نقشبندیه بود که سعی داشت با فشار بر دولتمردان، برای علمای نقشبندی اعتباری حاصل کند. اما در زمانه جهانگیرشاه به‌خاطر سهل‌انگاری مذهبی جهانگیر و فضای آزادی که حاکم بود، سرهندی روش خود را از حالت دفاعی به تهاجمی تغییر داد و به‌صراحت شاه و درباریان شاه را نقد و نصیحت می‌کرد و با نفوذ به دربار شاه، سعی نمود همراه و مصاحب شاه شود و خود را از گوشه‌نشینی رها کرد و در این برهه، شروع به تربیت شاگردان و مبلغان نمود و آن‌ها را به سراسر هند اعزام می‌کرد که به موجب آن، توانست در میان مسلمانان هند مقبولیت و محبوبیت بسیاری به دست آورد؛ به‌گونه‌ای که شاهان و درباریان، بعد از جهانگیرشاه، تحت تأثیر تربیت او و فرزندش محمد معصوم قرار گرفتند.

فهرست منابع

قرآن کریم

۱. بدائونی، عبدالقادر بن ملوک شاه (۱۸۶۵ق). *منتخب التواریخ*، تصحیح: کپتان ولیم ناسولیس صاحب و احمد علی صاحب، کالج پریس.
۲. بیلگن، ابراهیم ادهم (۱۳۸۹ش). *جنبش های انقلابی صوفیان هند و امام ربانی*، ترجمه: منصوره حسینی و داوود وفانی، نگاه، تهران.
۳. نورالدین، محمد جهانگیر (۱۳۵۹ش). *توزک جهانگیری یا جهانگیرنامه*، به کوشش محمد هاشم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۴. جواهر لعل نهرو (۱۳۸۶ش). *نگاهی به تاریخ جهان*، محمود تفضلی، تهران، امیرکبیر.
۵. خافی خان، محمد هاشم نظام الملکی (۱۸۷۴م). *منتخب الباب*، تصحیح: احمدکبیر الدین و غلام قادر، کلکته، مظهر العجایب.
۶. رضوی، سید اطهر عباس (۱۳۸۰ش). *تاریخ تصوف در هند*، ترجمه: منصور معتمدی، تهران، نشر دانشگاهی.
۷. ریاض، محمد (۱۳۷۰ش). *زندگی، آثار و اشعار میر سید علی همدانی* (با شش رساله از او)، پاکستان. مرکز تحقیقات ایران و پاکستان.
۸. ریاض الاسلام (۱۳۷۳ش). *تاریخ روابط ایران و هند: در دوره صفویه و افشاریه*، ترجمه: محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، تهران. امیرکبیر.
۹. سرهندی، احمد، (۱۳۹۷ق). *مکتوبات*، به کوشش حسین حلمی استانبولی، استانبول. بی نا.
۱۰. سلیم اختر، محمد، (۱۳۵۳ش) *نگاهی به احوال و آثار و افکار شیخ احمد سرهندی کابلی*. مجله گوهر، شماره ۱۴ از صفحه ۱۸۶-۱۹۴.
۱۱. عزیز احمد (۱۳۸۹ش). «اندیشه های دینی و سیاسی سرهندی»، *اطلاعات حکمت و معرفت*، سال پنجم، شماره ۱، از صفحه ۶۲-۶۵.
۱۲. علامی، ابوالفضل (۱۸۸۶م). *اکبرنامه*، به کوشش مولوی عبدالرحیم، کلکته، بی نا.
۱۳. قمی، شیخ عباس (۱۳۶۷ش). *فوائد الرضویة فی أحوال علماء المذهب الجعفریة*، تهران، کتابخانه مرکزی.
۱۴. کشمی، محمد هاشم (۱۴۳۲ق). *زبدة المقامات*، استامبول، مکتبه الحقیقه.

۱۵. کشمیری، محمد علی بن صادق علی (۱۳۰۳). *کتاب نجوم السماء*، قم، مکتبه بصیرتی.
۱۶. مجتباتی، فتح الله (۱۳۷۷ ش). *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، تهران، نشر دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
۱۷. محمد طیب (۲۰۰۹ م). *علماء دیوبند عقیده و منهجها*، هند، دارالعلوم دیوبند.
۱۸. ندوی، ابوالحسن علی (۱۳۸۲). *تاریخ دعوت و اصلاح*، ترجمه: محمد ابراهیم دامنی و محمد قاسم قاسمی، زاهدان، نشر صدیقی.
۱۹. همدانی، میر سید علی (۱۳۷۰). *رساله درویشیه، زندگی، آثار و اشعار میر سید علی همدانی*، ویرایش: محمد ریاض، پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
۲۰. یعقوب پناهی، فتاحی فرزند، تبیین تسامح مذهبی در بستر حکم رانی اکبر شاه گورکانی، خردنامه، بهار ۹۱ شماره ۸، صفحه ۱ تا ۱۴.

21. Beni Prasad, History of Jahangir , Allahabad 1973.

22. Elliot, H. M., «Akbar's Religious Views, as Described by Badauni», *History of India*, London, ۱۹۰۷.